**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021009**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای روحانی چهار احتمال در معنای انشاء ذکر کرده بودند، معنای اوّل معنای مرحوم آخوند بود که محصلش این بود که انشاء عبارت از ایجاد معنا بوجود غیر وجود خارجی و وجود ذهنی هست که آن وجود به وسیلۀ مُنشا ایجاد می‌شود و معنای سومش که به مشهور نسبت داده شده این هست که انشاء ما به وسیلۀ لفظ معنا را در وعاء مناسب خودش که آن وعاء مناسب اعتبار عقلایی یا اعتبار شرعی می‌تواند باشد، البته ایشان اعتبار عقلایی را فقط مطرح می‌کند، در واقع التسبیب باللفظ الی الاعتبار العقلایی را معنای انشاء می‌داند. و معنای چهارم هم معنایی است که آقای خویی ذکر می‌کنند. ایشان محور اصلی بحث را این دو تا احتمال و سوم قرار می‌دهد و در مقام مقایسۀ این دو تا بر می‌آید. ایشان می‌گویند که دو تا اشکال به مبنای مشهور وارد می‌شود که به مبنای مرحوم آخوند وارد نمی‌شود، یک اشکال این هست که طبق مبنای مشهور باید انشاء اختصاص داشته باشد به مواردی که مُنشا ما امر اعتباری باشد، در حالی که مُنشا ممکن است امر حقیقی باشد کما این که در موارد طلب و تمنی و ترجی و اینها به این شکل هست. نکتۀ دوم در جایی که بر این انشاء هیچ اثری بار نمی‌شود که ما اینجوری توضیح دادیم اگر در موردی که قطع داریم که بر این انشاء اثر بار نمی‌شود آنجا را به عنوان محط اشکال قرار بدهیم، چون انشاء را در واقع استعمال اللفظ بقصد ایجاد المعنی فی وعائه المناسب معنا می‌کنند و می‌گویند در جایی که انسان قطع دارد که آن اعتبار عقلایی تحقق پیدا نمی‌کند قصد متمشی نمی‌شود. بعد در مقام پاسخ بر می‌آیند، اشکال دوم را یک پاسخ در بعضی موارد می‌دهند که آن بحثش گذشت. یک پاسخ عام مطرح می‌کنند آن پاسخ این است، این که ما می‌گوییم به قصد ایجاد اعتبار عقلایی در وعاء مناسب لفظ را استعمال کنیم، کلمۀ قصد اینجا به معنای داعی و غرض و انگیزه نیست بلکه مراد این هست که عبارت ایشان این هست که در مقام ایجاد معنا فی وعائه المقرر لفظ را استعمال کنیم.

«بل‏ المراد به‏ استعمال‏ اللفظ في‏ مقام إيجاد المعنى في وعائه المقرر له.

و المقصود به ان يكون المنشئ بإنشائه في هذا المقام و بهذا الصدد- لا أن يكون غرضه ذلك- فينشئ ما يقتضي الإيجاد لو انضم إليه سائر ما له دخل في تحقق المعنى،»

عبارت این که فی مقام ایجاد المعنی بصدد ایجاد المعنی این لفظ یعنی چی خود آن لفظ خب واقعا لفظ مبهمی است و این که واقعا کلمۀ قصد می‌شود به این معنا معنا کرد یا نمی‌شود معنا کرد آن خب ابهام دارد، ولی از مجموع عبارت‌های ایشان اینجور استفاده می‌شود که مراد از انشاء این هست که ما استعمال لفظ را در جایی لفظ را استعمال کنیم یعنی انشاء این هست که ما جزء العلة یا تمام العلۀ ایجاد اعتبار عقلایی را محقق کنیم، تعبیرشان این هست که: «فالإنشاء ليس دائما علة تامة لترتب الأثر و للإيجاد كي يرد الإشكال المذكور، بل قد يكون جزء العلة للإيجاد فيترتب عليه الأثر مع انضمام سائر ما له دخل في التأثير، و يوجد المعنى المنشأ في وعائه بعد انضمامها، فالتعبير بالقصد في تفسير الإنشاء بلحاظ تأثيره و دخالته في ترتب الأثر اما بنفسه أو مع غيره»

این تعبیری هست که ایشان تعبیر می‌کنند.

من نکته‌ای که در ذهنم هست حالا صرفنظر از بحث‌های لفظی این که آیا می‌شود کلمۀ قصد را که ایشان در تعریف انشاء از مشهور نقل می‌کند به این معنا گرفت و اینها، چه فایده‌ای دارد که ما یک چیزی را که جزء العلة هست و ما یقین داریم جزء علت دیگرش هم نیست ولی باید جزء العلة را ایجاد کنیم، اصلا چه فایده‌ای دارد؟ برای چی این جزء العلة را ایجاد کنیم؟ انگیزۀ به هر حال هر فعل اختیاری انگیزه‌ای می‌خواهد دیگر، این که ما این جزء العلة را ایجاد کنیم یقین هم داریم که جزء دیگرش تحقق پیدا نمی‌کند، یعنی چی؟ این خیلی این را روشن نکردند کرده

**شاگرد:‌** لغو است، انشاء هست ولی

**استاد:** نه، اصلا برای چی این انشاء تحقق پیدا کرده؟ این چی است؟ یعنی فارق بین این و سایر موارد چی است؟ آن چیزی را که اصلا عقلا کاری را که می‌کنند یعنی می‌خواهند بگویند تحقق پیدا نمی‌کند یک همچین چیزی، انشاء به هر حال یک انگیزه‌ای دارد. پیداست یک چیز دیگری هست، این تحلیل درست نیست، بحث سر این هست که ما جزء العلة را ایجاد کنیم در جایی که جزء دیگر علت هم موجود نیست، این که نیاز به یک مکملی داریم، من احتمال می‌دهم ایشان اینجوری می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید که یعنی باید یک همچین مطلبی را بگوید، بگوید بعضی چیزها هستند که ولو در یک مورد من متکلم یقین دارم جزء دیگرش نمی‌آید، ولی چون نوعا امکان الحاق جزء دیگرش هست عقلاء این لفظ را برای این معنا وضع کردند، برای من شخصی نیست که من می‌دانم آن جزء دیگرش ملحق نمی‌شود، نه لفظ را بر یک معنا به اعتبار دخالت نوعیه و این که نوعا می‌تواند آن اثر برش بار می‌شود، من اگر مورد شخصی را در نظر بگیرم این مورد شخصی لغو است و امثال اینها، عقلا صیغ انشائیه را بر این معنا وضع نمی‌کند، بحث این هست، شما می‌گویید صیغ انشائیه برای تحقق انشاء وضع شده، برای تحقق انشاء وضع شده به وسیلۀ صیغ انشائیه به جهت وضع صیغ انشاء تحقق پیدا می‌کنند، عقلا برای چی عوض کردند با وجودی که در بعضی موارد در آن مواردی که ما یقین داریم که مُنشئ تحقق پیدا نمی‌کند، آن اعتبار عقلایی در واعاء مناسبش تحقق پیدا نمی‌کند، پاسخ مطلب این است که این لفظ را برای من شخصی وضع نکردند، لفظ را به گونه‌ای وضع کردند که بتواند با انضمام سائر قرائن آن اعتبار عقلایی را ایجاد کند. این که در یک مورد آن اعتبار عقلایی تحقق پیدا نمی‌کند باعث نمی‌شود که این لفظ لغو باشد. یک همچین معنایی ایشان می‌خواهد مدعی بشود. ولی واقعش این است که به نظر می‌رسد این مطلب درست است یعنی قابل توجیه هست با این توجیهی که کردیم ولی واقعا این مطلب، مطلب وجدانی هست که اینجوری است؟ آخر ایشان بعدا می‌آید می‌گوید که وجدان مطابق همین مسلک مشهور است، مسلک مشهور با این توجیه خاصی که شما ذکر کردید که آیا این هم وجدانی هست، این را باید دقت کرد خیلی به نظر من مطلب سر راستی نیست، خود ایشان هم در دوره‌های بعد از این معنا عدول کرده، خود ایشان هم در پاورقی که اشاره دارد عدول کرده و در واقع یک مسلک دیگری گویا اختیار کرده، مسلکی که غیر از مسلک هم مشهور و هم مسلک مرحوم آخوند هست. مرحوم آقای روحانی اشکال دوم را اینجور پاسخ می‌دهند، اشکال اوّل را که در مواردی که مورد انشاء ما یک امر حقیقی است نه اصلا امر اعتباری آن مسلک مشهور جا ندارد. ایشان می‌گوید خب ملتزم می‌شویم انشاء نیست، بعدا کما سیأتی، بعدا هم بحث‌هایی در این مورد در ادامه دارد که حالا من آن بحث‌های ادامه‌اش را فعلا کار ندارم. عرض کردم این که ما ملتزم می‌شویم انشاء نیست که پاسخ نشد، باید دید که ما در واقع در صدد بیان یک معنایی هستیم که فرض این هست که آقایان ارتکازا انشاء را به یک معنایی گرفتند که در این موارد صادق آمده، انشاء به چه معنایی هست که در این موارد صادق آمده. ولی اصل مطلب ممکن است به گونۀ دیگری بحث را دنبال کنیم اصلا این که مسلم نیست اینها انشاء باشد، من مراجعه کردم به کلام اهل ادب و اینها آن این بود که یک اختلافی هست در تقسیم‌بندی جملات. بعضی‌ها جملات را دو قسم می‌کنند که شاید مشهور چنین باشد، یکی این که الکلام اما خبر او انشاء، بعضی‌ها سه قسم می‌کنند، بعضی‌ها چهار قسم می‌کنند. مرحوم رضی در معمول عبارت‌هایش اینها را سه قسم کرده، انشاء را در مقابل طلب قرار داده و طلب را هم معنای عامی که تمنی و ترجی و همۀ آن اقسام را داخل در طلب قرار دادند، من بعضی از عبارت‌های اینها را می‌خوانم که یادداشت کردم، فرصت نکردم همۀ عبارت‌هایشان را کامل یادداشت کنم، بعضی‌هایش را یادداشت کردم اینها را عرض می‌کنم. ابن حاجب که کافیه را نوشته و مرحوم رضی آن را شرح کرده عبارتی دارد می‌گوید الکلام ما تضمن کلمتَیْن بالاسناد. مرحوم رضی در شرح کافیه، جلد ۱، صفحۀ ۳۱ ایشان می‌گوید المراد بالاسناد ان یخبر فی الحال او فی الاصل بکلمة او اکثر عن اخری. اینها عبارت‌های انشائی را می‌گویند در اصل خبر بوده از خبر به انشاء منتقل شده، بعد ایشان می‌گوید و قول ما فی الحال کما فی قام زیدٌ و زید قائمٌ، و قولنا او فی الاصل لیشمل الاسناد الذی فی الکلام الانشائی نحو بعت و انت حر و فی الطلبی نحو هل انت قائم و لیتک و او لعلک قائم. کلام انشائی را قسیم کلام طلبی قرار دادند. بعد می‌گوید این، اینها شرح رضی علی الکافی صفحۀ ۳۱ تا ۳۳ عبارت‌های مختلفش که نقل می‌کنم از آنجاست. بعد در صفحۀ ۳۳ اینجور دارد و انما قال بالاسناد و لم یقل بالاخبار لانه اعم اذ یشمل النسبة التی فی الکلام الخبری و الطلبی و الانشائی. این عبارت ایشان. ایشان در جلد ۲، صفحۀ ۳۰۰ هم دارد غیر الخبریة اما انشائیۀ او طلبیه. در جلد ۴، صفحۀ ۱۰۹ در جملۀ شرطیه و شرط و اینها می‌گوید و لا یکون الشرط جملة طلبیة و لا انشائیة. طلبیه و انشائیه را جدا قرار داده. صفحۀ ۱۱۰ هم مفصل در مورد اقسام انشاء و اینها دارد که من دیگر عبارتش را یادداشت نکردم. البته یک جای دیگر انشائیه را مقسم قرار داده برای طلبیه فکر می‌کنم مراد این دو قسم، الانشائیه اما طلبیة او ایقاعیه، ایقاعیه فکر می‌کنم همین مواردی هست که به وسیلۀ انشاء یک اعتباری ایجاد می‌شود، شرح رضی، جلد ۲، صفحۀ ۴۰.

این در کتاب عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح. تلخیص المفتاح کتابی هست مال خطیب قزوینی، خطیب قزوینی عبارتش اینجوری دارد، لأن الکلام اما خبر او انشاء لانه ان کان للنسبته خارج تطابقه او لا تطابقه فخبر و الا فانشاء، بعد خود آن مؤلف عروس الافراح می‌گوید که و ذکر المصنف حصر الکلام فی الخبر و الانشاء و هو کذلک الا ان منهم من یخص الانشاء بما لا طلب فیه، این اینجوری دارد. یقسمه الی خبر و طلب و انشاء. بعد در مورد طلب هم ایشان اینجوری دارد و یدخل فیه الاستفهام و التمنی و الترجی و القسم و النداء و اصطلاح الامام فخر الدین. بعد توضیح داده قلت و منهم من یجعل الکلام خبرا و طلبا و هو ابن مالک فی الکافیة، یعنی دو قسمی می‌کند، یک قسمش را خبر قرار می‌دهد یک قسمش را طلب قرار می‌دهد، این خطیب قزوینی یک قسمش را خبر، یک قسمش را انشاء قرار داده بود. و منهم من یرب الاقسام فیقول خبر و استخبار و طلب و انشاء، امثال اینها. این که کلمۀ انشاء مراد موارد طلبیه به این معنای عام، عرض کردم طلب را هم معنای عام گرفتند که استفهام و تمنی و ترجی و قسم و ندا اینها همه هم داخل در طلب هست، همۀ این موارد هم داخل در انشاء باشد خیلی روشن نیست. اینها را یک مقداری باید مراجعه کرد من یک مقداری مراجعه کردم تتبعم ناقص است باید موارد دیگر انشاء را آدم ببیند که اصطلاح انشاء به چه معنا به کار رفته، معمولا تفسیرهایی که بر انشاء می‌کنند تفسیری هست که عمدتا حقیقت انشاء را آن چیزی که خبر نیست معنا می‌کنند، حتی آنهایی هم که تقسیم دوگانه می‌کنند حقیقت انشاء را معنا نمی‌کنند، همین خطیب قزوینی تقسیمی که بر انشاء می‌کند آن چیزی که حکایت از خارج نمی‌کند، خارج ندارد، این است که در عروس الافراح می‌گوید و استدل المصنف علی الحصر بان الکلام اما یکون لنسبته خارج تطابقه او لا تطابقه، تطابقه یعنی صدق است، او لا تطابقه کذب است او لا یکون له خارج فالاول و الثانی الخبر، آن که صدق و کذب در موردش مطرح هست، و الثالث الانشاء. نوعا انشاء را اینجوری معنا می‌کنند، یک عبارت مفصلی هم ابن حاجب دارد در کتاب ایضاحش، ابن حاجب الایضاح فی شرح المفصل دارد و محصل مطلبی که ابن حاجب مطرح می‌کند این هست که انشاء حکایت از خارج نمی‌کند، همین، اما این که حقیقت انشاء چی است در کلماتشان نیست، حالا عبارت ابن حاجب را هم من بخوانم در ایضاح می‌گوید و معنی الکلام الانشائی ان لا یحتمل صدقا و لا کذب، بل لنوع من الکلام محقق فی النفس لیس له اعتبار من خارج بموافقة له فیسمی صدقا و لا بمخالفة و یسمی کذبا. یک معنایی هست که در نفس انسان محقق هست مطابقت با خارج و عدم خارج درش وجود ندارد، این لنوع من الکلام محقق فی النفس این عبارت آدم را یاد عبارت‌های آقای خویی می‌اندازد که انشاء را معنا می‌کنند ابراز ما فی النفس، این عبارت به آن یک مقداری شباهت دارد. ولی حالا در مورد کلام آقای خویی صحبت می‌کنیم که یک ابهامات عجیبی هست که این کلام چی می‌خواهد بگوید. علی ای تقدیر ایشان می‌خواهند بگویند که انشاء یک جور کلامی هست که خبر نیست کأنّ، یک جور کلام نفسانی هست که خبر نیست، حالا آن چی است و امثال اینها آن را توضیح ندادند، در واقع مرحوم آخوند هم همین است، حالا مرحوم آخوند کلمۀ ایجاد را تویش وارد کردند می‌گویند یک وجودی بنحو من الوجود هست که این نحو وجود نه وجود ذهنی هست نه وجود خارجی، ایجادی بودنش را مطرح می‌کنند. ابن حاجب می‌گوید انشاء برای یک نوع کلام هست که در نفس محقق هست و این کلام کأنّ ویژگی‌اش این هست که به اعتبار مطابقت و عدم مطابقت با خارج نیست، خبر آن کلام درش اعتبار مطابقت با خارج و عدم مطابقت با خارج وجود دارد ولی انشاء همچین چیزی وجود ندارد. بعد ایشان می‌گوید و الخبر بخلافه لنوع من الکلام فی النفس له اعتبار من خارج بموافقة فیسمی صدقها او بمخالفة فیسمی کذبها فمثال الانشاء قولک قم و اقعد فانه لطلب محقق لا یعتبر بامر من الخارج فلا یقال له صدق و لا کذب و الخبر کقولک زید قائم فیعتبر بامر من خارج و هو تحقیق النسبة الی زید لا باعتبار النفس فان کانت محققة سمی صدقا و ان کانت منتفیة فی السمی کذبا. یک همچین عبارتی را دارد. ابن حاجب در بعضی جاهای دیگر هم اشاره می‌کند که انشاء یک چیز دیگری هست غیر از خبر، در بحث باب التعجب که نحوی‌ها دارند می‌گوید این باب تعجب که افعل به و ما افعله این باب دال بر انشاء تعجبند و هر چیزی که دال بر تعجب باشد داخل در این باب نیست، یک همچین عبارتی را دارد اما حالا انشاء تعجب چی است توضیح نمی‌دهد، ایشان می‌گوید التعجب الذی یعنی، آن عبارت قبلی ایضاح فی شرح المفضل، جلد ۱، صفحۀ ۵۰۱ است. در یک جای دیگر می‌گوید التعجب الذی یعنیه النحویون و الالفاظ التی تدل علی انشاء التعجب لا ما یدل علی التعجب علی تری انک لو قلت تعجبت من زید و اشباه لم یکن من باب التعجب الذی یبعض له النحویین. این جلد ۲، صفحۀ ۹۸ است. در بحث افعال مدح و ذم هم یک اضافه‌ای دارد، آن اضافه باید در این تعریف انشاء مد نظر باشد، نکتۀ اضافی که دارد، جلد ۲، صفحۀ ۹۰ می‌گوید المراد بافعال مدح و الذم عند النحویین افعال وضعت لانشاء مدح او ذم قصد به مدح او ذم و ان صح اطلاق مدح و الذم علیها الا ان التبویب لما ذکرنا من الانشاء و لذا لم یکن شرف و فخم و عظم، و اینجا می‌گوید در مواردی که انشاء مدح و ذم هست اینجا شرف و فخم و عظم درش وجود دارد، ولی در موارد مدح و ذم عادی چنین وجود ندارد، انشاء مدح و ذم درش یک نوع شرف، حالا این چی چی است که این خاصیت برش بار می‌شود ولی برای اخبار بار نمی‌شود آن را دیگر توضیح نداده، حالا اینها را بعدا یک قدری تتبعش را کامل بکنیم ببینیم چیزی از تویش در می‌آید غیر از همان معنایی که، چون از شیخ هادی تهرانی ایشان نقل کرده بود که آن جایی که استعمال بقصد الحکایة باشد آن خبر است، استعمال لا بقصد الحکایة باشد انشاء هست، این عبارت از کلمات نحوی‌ها استفاده می‌شود ولی عمدۀ قضیه این هست استعمال لا بقصد الحکایة روح انشاء را معنا نمی‌کند، تعریفی نیست که بالأخره به چه قصدی است؟ فقط همین که قصد انشاء نباشد این مراد؟ یعنی چی؟ این است که نیازمند این هست که یک مقداری بیشتر در مسئله خرد بشویم ببینیم آقایان انشاء را چگونه معنا می‌کنند. آقای روحانی بعد از این که به تصور خودشان پاسخ به اشکالات کلام مشهور دادند می‌گویند بنابراین کلام مشهور مانعی ندارد برش ملتزم بشویم، ولی خب حالا باید دید که ما مبنای مرحوم آخوند را ملتزم بشویم یا مبنای مشهور را ملتزم بشویم، ایشان در مدح می‌فرمایند ما مبنای مشهور را ملتزم می‌شویم. ولی در پاورقی و می‌گوید این مرتکز این هست که مُنشئ،

«بل ظاهر المرتكز من ان المنشئ ينشئ نفس‏ المعنى‏ قاصدا إيجاده في وعائه المناسب له بحيث يرى نفسه بمنزلة موجد السبب للأمر التكويني، لا انه ينشئه لإيجاده في عالم غير عالمه ثم يترتب عليه وجوده في عالمه الخاصّ.

ظاهر ذلك إثبات الرّأي المشهور»

اینجا ارتکازی را که معنا می‌کند می‌گوید ارتکاز مطابق با همان مسلک مشهور هست، حالا صرفنظر از این که اینجا ارتکازی که می‌خواهد معنا کند به معنایی که خود ایشان برای مسلک مشهور معنا می‌کند معنا نمی‌کند، باز تعبیر قاصدا معنا می‌کند، «قاصدا إيجاده في وعائه المناسب له بحيث يرى نفسه بمنزلة موجد السبب للأمر التكويني»

این بمنزلة موجد السبب للأمر التکوینی این با آن تعبیری که ایشان تعبیر می‌کند که در مقام ایجاد باشد نه به قصد ایجاد باشد به غرض ایجاد باشد خیلی هماهنگی ندارد.

حالا در پاورقی یک مطلب را متذکر می‌شود که این پاورقی‌ها مال دوره‌های بعد است، مقرر مطالب جدیدی را که آقای روحانی در دورۀ بعدی درسشان آوردند را در حاشیه اضافه کرده. در حاشیه می‌گوید که نه وجدانا این مسلک مشهور درست نیست و به اصطلاح کأنّ مسلک مرحوم آخوند را هم نمی‌خواهد ایشان بپذیرد. به این بیان، ایشان می‌گوید که کأنّ مرحوم آخوند، حالا من عبارت پاورقی را می‌خوانم. در عبارت پاورقی در این که مسلک مشهور را نمی‌پذیرد روشن است و مطلبش واضح است ولی به یک بیانی هم می‌خواهد مسلک مرحوم آخوند را هم می‌خواهد بگوید که یک امر وجدانی هست که آن مسلک مرحوم آخوند را هم نفی می‌کند. عبارت پاورقی این هست:

«لا يخفى انه قد وقع الاتفاق على ان للإنشاء نحو ثبوت قبل تحقق شرائط فعليته، فللحكم ثبوت قبل تحقق شرط الفعلية، و هو المعبر عنه بالحكم الكلي في قبال عدمه، و للملكية نحو وجود بمجرد الإنشاء قبل فعليتها و اعتبارها من العقلاء أو الشارع، و هذا أمر وجداني يعترف به كل أحد على الاختلاف في المراد في الإنشاء.»

ایشان می‌گوید که بعضی وقت‌ها انشاء به نحو حالا من توضیح مطلب ایشان را بدهم بعدا عبارتش را می‌خوانم، ایشان می‌گوید انشاء دو قسم است یک موقعی یک امر فعلی را ما انشاء می‌کنیم همین الآن ملکیت را برای زید انشاء می‌کنیم، این یک جور است. یک موقعی انشاء به نحو قضیۀ شرطیه است، مثل احکام. می‌گوییم ان استطعتَ وجب علیک الحج، یک حکم کلی هست، البته تعبیر ایشان حکم کلی است ولی من تعبیر را عوض می‌کنم به تعبیر حکم شرطی تعبیر می‌کنم، این نکته را من اینجا ضمیمه بکنم، ما در بحث جعل و مجعول این مطلب را ذکر کردیم را که رابطۀ جعل و مجعول دو تا بحث در رابطۀ جعل و مجعول هست، یکی بحث این هست که جعل کلی است و مجعول شخصی است، رابطۀ حکم کلی با حکم شخصی چیست؟ بحث انحلال است. بحث عمده‌ای که ما اینجا داریم آن نیست، بحث انحلال نیست، بحث این است رابطۀ حکم به نحو قضیۀ شرطیه و فعلیت، آن نکتۀ دیگر، غیر از بحث کلیت و جزئیت است، این را در آن بحث مفصل مطرح کردیم. بحث سر این هست که قضیۀ شرطیه قبل از تحقق شرط یک نحو تحققی دارد، این نکته‌ای که ایشان هم اینجا می‌خواهد رویش تأکید کند همین است، می‌گوید قبل از تحقق شرایط فعلیت یک نحو تحققی دارد و این تحقق هم تحقق مستمر است نه تحقق آنی الحدوث، با این مستمر بودن بین این مسلک و مسلک مرحوم آخوند می‌خواهد فاصله ایجاد کند کأنّ مرحوم آخوند یک نوع مسلک حدوثی قائل هست، انشاء یک امری را حادث می‌کند، امری که مقومش انشاء است انشاء هم برود آن هم می‌رود، ولی نه ما اینجا می‌گوییم انشاء که در یک زمانی تحقق پیدا می‌کند یک امر مستمری را ایجاد می‌کند و این امر مستمر ممکن است یک چیز دیگر، یک امری هست ما باید این را بتوانیم تحلیل کنیم که این مطلب نه مسلک مشهور توانایی دارد که این مطلب را تحلیل کند نه مسلک مرحوم آخوند قادر هست که این مطلب را تحلیل کنید، البته حالا چجوری این مطلب تحلیل می‌شود باز هم ایشان توضیح نداده ولی می‌خواهد بگوید که انشاء یک مقوله‌ای هست غیر از مقوله‌ای که مرحوم آخوند فرمودند و غیر از مقوله‌ای که مشهور فرمودند، حالا این عبارت‌ها را من می‌خوانم ایشان می‌گوید:

«لا يخفى انه قد وقع الاتفاق على ان للإنشاء نحو ثبوت قبل تحقق شرائط فعليته، فللحكم ثبوت قبل تحقق شرط الفعلية، و هو المعبر عنه بالحكم الكلي في قبال عدمه،»

که عرض کردم حکم شرطی بگوییم قضیۀ شرطیه بگوییم بهتر از این است.

«و للملكية نحو وجود بمجرد الإنشاء قبل فعليتها و اعتبارها من العقلاء أو الشارع، و هذا أمر وجداني يعترف به كل أحد على الاختلاف في المراد في الإنشاء.

و هذا ما نعبّر عنه بالوجود الإنشائي و بملاحظة هذه الجهة يمكن ان ننفي سائر الأقوال في الإنشاء.

اما القول الأول:» یعنی قول مرحوم آخوند «فمقتضاه انعدام الإنشاء بتصرم اللفظ، لأن ما به وجود المعنى هو اللفظ و المفروض تصرمه، الّذي ينافي ما قلناه»

اینها را فکر می‌کنم این تقسیم‌بندی‌هایی که اینجا، قول اوّل مراد قول مرحوم آخوند نیست، اینجوری که الآن نگاه می‌کنم، قول اوّل قول مرحوم حاج شیخ محمد حسین اینجا چیز شده، حدس می‌زنم در دوره‌های بعدی تقسیم بندی که ایشان کرده با تقسیم بندی‌هایی که اینجا هست فرق داشته، این قول اوّلی که اینجا مطرح می‌کند قول مرحوم حاج شیخ محمد حسین است، قول مشهور که همان قول سوم است، قول رابعی هم که ایشان مطرح می‌کند این قول رابع شبیه قول مرحوم آخوند است، این است که حالا عبارت‌ها را ملاحظه بفرمایید، فکر می‌کنم این مقرر تقسیم بندی که ایشان در دورۀ بعد کرده به آن تقسیم بندی توجه نکرده آن تقسیم بندی‌هایش مدلش فرق داشته، حالا این را ملاحظه بفرمایید حالا ببینیم.

تا اینجا واقعش این است که هیچ بیان روشنی نه از مرحوم آخوند، نه از قول منسوب به مشهور در مورد تحلیل حقیقت انشاء ارائه نشده، البته عرض کردم چون قول مشهور منسوب به مشهور یک اشکالاتی دارد، آن اشکالاتی که مرحوم آقای روحانی می‌خواهد آن اشکالات را پاسخ بدهد، آن اشکالاتی که ایشان می‌خواهد پاسخ بدهد و با آن تحلیلی که ایشان از قول مشهور می‌کنند به اینجا می‌انجامد که در واقع ما انشاء را درست نتوانیم تحلیل کنیم، خود قول مشهور آنجوری که هست که اشکال آقای روحانی برش وارد است، با آن تحلیلی که ایشان می‌خواهد از آن قول مشهور بکند آن اشکالات را ممکن است پاسخ داده بشود ولی این که حقیقت انشاء چی می‌شود آن از تویش در نمی‌آید، حالا ببینیم آیا از کلمات قوم چیزی از این وسط در می‌آوریم که بتوانیم انشاء را معنا کنیم یا باز ما هم مثل اینها می‌گوییم ما نمی‌دانیم انشاء چی است ولی می‌دانیم یک سری چیزهایی هست که خبر نیست، جنبۀ قصد حکایت درش نشده آنجوری مثلا معنا را، حالا اینها را ملاحظه بفرمایید ببینیم یک مقدار کلمات قوم را هم دقت بفرمایید ببینیم چیزی از تویش در می‌آید یا نمی‌آید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد